



مترجم: دکتر سهراب سوری  
نویسنده: گرانت تی هاموند\*

این حال، جنگ‌های متعارف یا هسته‌ای و جنگ خلیج فارس برای بازندگان، و در بسیاری از موارد حتی برای طرف پیروز جنگ نیز، ارزش هزینه‌های انجام شده را ندارند. ورشکستگی، خواه اخلاقی و خواه مالی، ممکن است نتیجه مشترک جنگ برای تمام طرف‌های درگیر در جنگ‌های آینده باشد.

تصویر جنگ که طی قرن‌ها شکل گرفته دقیق، چشم‌گیر و خاطره‌انگیز است: نبردهای خون‌ریز و اتلاف منابع کلان برای دست‌یابی به اهداف نظامی که به ائتلاف‌های بین‌المللی جدید منجر شوند. هر چند این تصویر همه‌گیر و تأثیرگذار است ولی کاربرد خود را روز به روز از دست می‌دهد. این تصویر منعکس‌کننده تفکرات کهنه، ساده‌انگارانه و حتی رومانیتیک درباره پیروزی و شکست است. این تصویر مبتنی بر تناقضاتی کاملاً آشکار است، اما لحاظ شدن این تناقضات در توسعه تدابیر جدید برای سیاست امنیت ملی و استراتژی نظامی به سختی صورت می‌گیرد. بدیهی است که تناقضات به معنی عقایدی است که مخالف خرد متعارف می‌باشند، استدلال‌هایی که به نتایج ظاهراً متناقض با خود منجر می‌شوند و بیانه‌هایی که با عقل سلیم منافات دارند. اگر چه مطالب فراوانی برای یافتن الگوی جدید امنیت ملی ارائه شده است ولی با بازنگری تناقضات قدیمی می‌توان اطلاعات فراوانی به دست آورد.

خلاصه: جنگ همیشه این قابلیت را دارد که چهره سنتی خود را در آینده تغییر دهد. اگر هدف جنگ‌های گذشته پیروز شدن از طریق بهتر جنگیدن نسبت به دشمن بود (که خشونت در آن بیشتر سخت‌افزاری بود و نوعی مسابقه فیزیکی برای نابودی وسایل دشمن جریان داشت)، هدف جنگ‌های آینده ممکن است پیش‌گیری از شکست از طریق نجات‌بخشیدن با دشمن باشد (یعنی نوعی رقابت بدون درگیری که مشخصه اصلی آن رقابت نرم‌افزاری، اخلاقی و فکری برای تغییر دادن اندیشه و افکار طرف مقابل است). این امر صرفاً به معنی انتخاب بین دیدگاه‌های متعارف و نامتعارف جنگ نیست. ما باید با تعریف دوباره ماهیت جنگ آن را از نو تبیین کنیم. مبارزه مسلحانه، به گونه‌ای که قبلاً بوده است، فراتر از ظرفیت اکثر ملت‌های امروزی است. پیروزی نظامی دیگر به اندازه گذشته مهم نیست. با درک تناقضات (پارادوکس‌های) جنگ به تضمین موفقیت آینده نیروهای مسلح کمک خواهیم کرد.

در کشورهای صنعتی استفاده از زور به تدریج به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفته می‌شود. این نوعی پذیرش شکست است، چون دیگر نمی‌توان جنگ را از نظر اقتصادی توجیه کرد. قدرت در جایی بیش‌ترین تأثیر را دارد که کشوری آن را داشته باشد ولی اجباری به استفاده از آن نداشته باشد. با

## جنگ‌های آینده احتمالاً با بینشی متفاوت، با استفاده از شیوه‌های مختلف و در سطوحی متفاوت انجام خواهند شد. هیچ ملتی بدون اتخاذ استراتژی‌های مناسب، تدابیر عملیاتی و تاکتیک‌های متناسب برای شرایط جدید قادر به کسب پیروزی نخواهد بود.

اهمیت درک تناقضات در جنگ به قدری حیاتی است که چه بسا باعث تغییر شکل کلی جنگ شود. جنگ‌های آینده احتمالاً با بینشی متفاوت، با استفاده از شیوه‌های مختلف و در سطوحی متفاوت انجام خواهند شد. هیچ ملتی بدون اتخاذ استراتژی‌های مناسب، تدابیر عملیاتی و تاکتیک‌های متناسب برای شرایط جدید قادر به کسب پیروزی نخواهد بود.

### تصویر جنگ

در نظر گرفتن جنگ به عنوان رقابتی که نشانه آن استفاده از زور است بسیار ناقص و به شدت ساده‌انگارانه است. چنین تصویری می‌تواند عواقب وخیمی به دنبال داشته باشد، زیرا به سبب عدم درک ماهیت جنگ، جنگ به رقابتی برای ائتلاف منابع انسانی و مادی تبدیل می‌شود. بدین ترتیب می‌توان گفت جنگ‌ها وقایعی بسیار خانمان‌برانداز، غیرقابل پیش‌بینی، پرهزینه، ناکارآمد و اغلب غیرمؤثر هستند. در حالی که در طول تاریخ جنگ ابزاری مهمی برای ایجاد تغییر بوده است، در حال حاضر غالباً اقدامی است که اکثر کشورها قادر به پرداخت هزینه آن نیستند. جنگ وسیله‌ای برای ایجاد و همچنین نابودی کشورها بوده است. کشتار وسیع با استفاده از سلاح‌های غیرپیچیده ولی مرگبار ادامه خواهد یافت. همچنین با ظهور دینامیکی متفاوت از گذشته، جنگ به شکل دقیق‌تر و حساب شده‌تری از نبرد تبدیل خواهد شد.

تغییر در اهداف و ابزار ممکن است باعث استحاله جنگ شود. مناقشات ممکن است در دوره‌های زمانی ای‌رخ دهند که به ظاهر با زمان صلح تمایزی نداشته باشند و اجباری برای آرایش مجدد سرزمینی و یا بسیج منابع وجود نداشته باشد.

چنین جنگ‌هایی را می‌توان با تغییر در وضعیت کنونی اداره کرد. به طور خلاصه، در میان کشورهای صنعتی، جنگ آینده حتی اگر مؤثر و کارآمد باشد، ممکن است عملاً نامرئی باشد. ممکن است نوعی جنگ اطلاعاتی باشد که دست کم تا حدودی، میان تصورات ذهنی طرف‌های متخاصم به وقوع می‌پیوندد. این جنگ شامل جریان عظیم داده‌ها و سیستم‌های اطلاعاتی متقابلی است که مانند سربازها، هواپیماها و ناوها سازمان‌دهی شده و استقرار خواهند یافت. جنگ در این حالت، جنگی مجازی و ذهنی خواهد بود که میزان مرگباری آن دست کمی از جنگ واقعی ندارد. نیروهای مسلح برای موفقیت در چنین جنگ‌هایی باید دست به تغییرات عمده‌ای بزنند.

در این حالت، تصور و دانش ما از جنگ در تقابل با واقعیت قرار می‌گیرد. در تصویر متعارف به دنبال ارائه الگویی برای توصیف، توضیح و پیش‌بینی جنگ هستیم، در حالی که در تصویر غیرمتعارف در انعکاس واقعیت جنگ در آینده می‌باشیم.

این حالت مجبور به انتخاب میان دو گزینه نیستیم. ما نیازی به انتخاب یک تصویر از جنگ و حذف بقیه تصاویر نداریم. در حقیقت باید تصویر جنگ را به گونه‌ای تبیین کنیم که شامل موارد غیرمتعارف و متعارف باشد. بدین ترتیب ماهیت جنگ‌ها (یعنی سلاح‌هایی که در جنگ به کار گرفته می‌شوند، اهدافی که جنگ به خاطر آنها راه می‌افتد و وسایلی دست‌یابی به آن اهداف) پیچیده‌تر از آن چیزی که نظر می‌رسد که بتوان آن را تصور کرد.

عناصر تناقضات جنگ، چیز جدیدی نیستند. اکثر آنها از هزاران سال پیش شناخته شده بودند. سون تزو در حدود ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد چنین استدلال می‌کرد که "جنگ مبتنی بر فریب است و اوج مهارت یک فرمانده، مقهور کردن دشمنان بدون جنگیدن با آنهاست." در حالی که عدم تمایل به پذیرش این حقیقت موضوع بحث‌های دیگری است، همین قدر کفایت می‌کند که بگوییم بینش کسب شده در این تناقضات،

هنگامی که به صورت کلی در نظر گرفته می شود، راه دیگری غیر از تغییر دادن الگوی جنگ باقی نمی گذارد. ناتوانی در انجام این کار باعث می شود که قادر به رقابت موفقیت آمیز در دنیای بعد از جنگ سرد نباشیم. به این ترتیب، جنگ خلیج فارس (که برخی اعتقاد دارند در آن نه نیروهای ائتلاف پیروز شدند و نه ارتش صدام شکست خورد) تنها پیش نمونه ای از وضعیت ناامید کننده ای است که در جنگ های آینده تجربه خواهد شد، مگر اینکه درک خود را از جنگ تغییر دهیم.

### جنگ در مقابل رقابت

هنگامی که رقابتی با استفاده از قدرت تسلیحاتی به وقوع می پیوندد، نتایج تصمیم های نظامی زمان صلح تأیید و یا رد می شود. در واقع قبل از آغاز یک رقابت فیزیکی است که سلاح ها طراحی و تهیه، استراتژی ها و تاکتیک ها تدوین، و آموزش ها تکمیل می گردند. به این ترتیب اغلب سرنوشت جنگ ها حتی قبل از شلیک یک گلوله تعیین می شوند. شخصیت رهبران، پیش رفت های فناوری و شانس ممکن است نتایج جنگ را تغییر دهند، اما چنین وقایعی نادر بوده و نمی توانند اساس یک استراتژی عاقلانه را تشکیل دهند. هر سه عامل در نبرد انگلستان وجود داشت ولی با این حال نتیجه جنگ به سختی به دست آمد.

ویلیام جیمز در مقاله خود تحت عنوان "معادل اخلاقی جنگ نوشت: آمادگی برای رقابت شدید در جنگ توسط یک ملت همان جنگ واقعی، دائمی و بدون وقفه است. ... نبردها تنها اثبات کننده عمومی نوعی از برتری هستند که در دوران صلح به وقوع پیوسته اند." به این ترتیب آنچه جنگ نامیده می شود، جنگ واقعی نیست، برد و باخت، طرح ریزی، درگیری و یا اجتناب از درگیری تنها در ذهن کسانی واقعیت دارد که در زمان صلح فرضی خود را برای جنگ آماده کرده باشند. مدت زمانی که در آن خصومت ظاهری وجود ندارد به معنی فقدان جنگ نیست، بلکه رقابتی برای کسب آمادگی است. این آمادگی اساس اثبات توانایی در مبارزه ای است که ما آن را جنگ می نامیم. انتظار وقوع جنگ مسلحانه برای آزمودن

قدرت خود در مقابل حریف، ممکن است به باخت در جنگ منجر شود. آن زمان دیگر برای جمع آوری نیروی انسانی و تسلیحات و ارائه توجیهات اخلاقی لازم برای تضمین پیروزی دیر شده است.

### فیزیکی در مقابل ذهنی

اگر امکان داشت برنده ها را از پیش مشخص کرد، دیگر نیازی به رقابت برای تأیید تحلیل های قبلی نبود. هیچ چیز قطعی نیست و به این دلیل است که هنوز شرط بندی ها در ورزشگاه ها، پیست های مسابقه، رینگ های و سایر میادین رقابت انجام می شود. همین موضوع در مورد جنگ نیز صدق می کند. میلیاردها دلار بر روی نتیجه رقابت های مسلحانه شرط بندی می شود، اما اگر بتوان دشمن و جهت گیری او را شناخت؛ فرهنگ، زبان و شخصیت او را درک کرد؛ چارچوب مقاصد او را فهمید و به انتخاب های او شکل داد، در آن صورت می توان بر اعمال و واکنش های او بدون توسل به زور تأثیر گذاشت. اگر به قول سون تزو اوج مهارت رزمی، مقهور کردن دشمن بدون جنگیدن با اوست، در آن صورت باید سرمایه گذاری فراوانی در جنبه های ذهنی و اخلاقی جنگ، و نه صرفاً در زمینه فیزیکی آن، انجام دهیم. این به آن معنی است که اطلاعات پنهان، فریب، دیپلماسی و سایر اقدامات از اولویت بسیار بالاتری برخوردار هستند. اطلاع از فرهنگ، دین، و نظام ادراکی دشمن نیز به اندازه آموزش، سازمان دهی و تجهیز نیرو اهمیت دارد. به یاد داشته باشیم که این بینش جدیدی نیست، اما تا به حال آنها را دست کم گرفته ایم. علاقه بیش از حد ما به ابزارهای فنی اغلب باعث نادیده گرفته شدن این دانش بنیادین می شود. انسان شناسی فرهنگی ممکن است برای موفق شدن در جنگ به اندازه اطلاعات پنهان جمع آوری شده از تصاویر ماهواره ای اهمیت داشته باشد.

اطلاع از اینکه طرز تلقی دشمن - رهبری و جامعه او - درباره مسائل مختلف چگونه است، از اهمیت بسزایی برخوردار است و ممکن است عامل تعیین کننده در موفقیت یا شکست در یک رقابت باشد. تهاجم ت، مثال خوبی در این

مورد می‌باشد با وجود شکست فیزیکی ویتنام شمالی و نیروهای ویت کنگ، ت\*نماد پیروزی سیاسی و اخلاقی بسیار بزرگی برای هانوی بود. نیروهای امریکایی باور کرده بودند که دشمن قادر به انجام حمله وسیع نیست و متعاقب این حمله، بسیاری از مردم امریکا دولت خود را به دلیل دروغ گفتن در مورد جنگ به باد سرزنش گرفتند.

### فضا در مقابل زمان

اکثر تصاویر جنگ مربوط به نابود کردن دشمن، کنترل

منابع، حفظ حاکمیت و شکل‌دهی مجدد قلمرو هستند. به هر حال پیروزی یا شکست در جنگ، شروع یا پایان و نیز شیوه انجام آن همان‌طور که به زمان بستگی دارد به فضانیز بستگی دارد؛ هر چند معمولاً زمان عاملی مهم‌تر است. اگر آلمان موفق شده بود جنگ با روسیه را زودتر برسد و مجبور نمی‌شد در فصل زمستان درگیر جنگ شود، اگر هواپیماهای امریکایی در جزیره میدوی درست قبل از بازگشت به

بسیار حائز اهمیت هستند به دست آوردن یا از دست دادن سرزمین صرفاً مؤید زمان بندی است. به زبان ساده و به گفته ناتان بدفورد فارست\*\* "پیروزی یعنی رسیدن به مقصد قبل از سایرین و با بیش‌ترین تعداد نیرو." رسیدن به یک نقطه در زمان مناسب به اندازه رسیدن به مکان مناسب اهمیت دارد.

### تخریب در مقابل ایجاد

به منظور ساختن ابتدا باید تخریب کرد. هنگام ساخت یک

عمارت و محوطه‌سازی مجدد اطراف آن، هنگام طراحی یک

محصول جدید با استفاده از عناصر غیرمرتبط با هم و یا اجرای تفکری که باعث استحاله‌ی فرضیات، روابط و بینش‌های کنونی می‌شود مادر واقع در حال تخریب آنچه که هست و آنچه که به ما ارث رسیده است به منظور ساختن چیزهای جدید هستیم. ساختن بستگی به جرقه بینش، تفکری نو، روش‌شناسی جدید و یا ترکیب افکار بایکدیگر دارد و به ایجاد امکانات جدید منجر می‌شوند. ساختن همچنین نیازمند ادغام، تخیل و نوآوری

**هنگامی که رقابتی با استفاده از قدرت تسلیحاتی به وقوع می‌پیوندد، نتایج تصمیم‌های نظامی زمان صلح تأیید و یارده می‌شود. در واقع قبل از آغاز یک رقابت فیزیکی است که سلاح‌ها طراحی و تهیه، استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها تدوین، و آموزش‌ها تکمیل می‌گردند. به این ترتیب اغلب سرنوشت جنگ‌ها حتی قبل از شلیک یک گلوله تعیین می‌شوند. شخصیت رهبران، پیش‌رفت‌های فناوری و شناس‌ممکن است نتایج جنگ را تغییر دهند، اما چنین وقایعی نادر بوده و نمی‌توانند اساس یک استراتژی عاقلانه را تشکیل دهند**

است. هنگام تجدید نظر، ترکیب و نظم‌دهی مجدد تدابیری که منجر به پیشرفت می‌شوند باید از محدوده خرد متعارف فراتر بروند. به منظور شفافیت بیشتر مسائل و تجدید ساختار اطلاعات باید به اسطوره‌زدایی و نیز کنار گذاشتن شیوه‌های قدیمی نظم‌دهی اطلاعات اقدام کرد. این‌گونه توانایی‌های ذهنی (یعنی قابلیت فی‌البداهه عمل کردن) اساس جنگ را تشکیل می‌دهند. هم تخریب و هم ساختن بخشی از فرایندهای جنگ هستند.

اوضاع همیشه طبق طرح قبلی پیش نمی‌رود و بازنده شدن

ناوهای خود متوجه وجود ژاپنی‌ها نمی‌شدند و اگر اسرائیل یاد نگرفته بود که چگونه خود را از آتش موشک‌های سام در جریان جنگ "یوم کپور" (Yom Kippur) حفظ کند نتایج آن جنگ‌ها بسیار متفاوت می‌شدند. ما اخیراً و بیشتر از طریق نظریه‌های جان بوید متوجه نقشی که زمان در جنگ بازی می‌کند و اهمیت چرخه زمان در سرنوشت جنگ‌ها شده‌ایم. تصرف سرزمین ربطی به موفقیت در جنگ‌های مدرن در جوامع با فناوری پیشرفته ندارد. با این حال زمان بندی حمله، اطلاعات پنهان، منابع و پشتیبانی آتش در شکست یا پیروزی

\*\* Nathan Bedford Forest

\*ت نام جشن سال نو در ویتنام است.

در جنگ‌ها یا تخریب بیش از حد لزوم در حین جنگ، مخاطرات اصلی هر دو مرحله آمادگی برای جنگ و رقابت تسلیحاتی محسوب می‌شوند. درک نیاز به تخریب به عنوان پیش شرط ساختن، شروع تفکر خردمندانه است. ایده‌های جدید می‌توانند باعث آرایش مجدد کل جهان شوند.

جنگ - حتی جنگ فرضی از طریق مسابقات تسلیحاتی و بازدارندگی، متکی به تخریب و ساختن ذهنی است که باید بر تلاش برای تخریب و ساختن فیزیکی تقدم داشته باشد. به این ترتیب جنگ که محصول ذهن انسان هاست، محصول تخریب و ساختن ذهنی است و نه صرفاً محصول تخریب فیزیکی. جنگ به منظور ساختن شروع می‌شود تا باعث به وجود آمدن حالت جدیدی شود که به صورت اساسی با آن چیزی است که قبل از آن بوده، متفاوت باشد. جنگ باعث تخریب هم می‌شود، ولی همیشه عملی در جهت ساختن نیز هست. برای پیروزی در جنگ باید مجموعه جدیدی را از شرایط محیطی ایجاد کرد. موفقیت یا شکست در جهت اجتناب از جنگ - و نیز در جهت انجام جنگ - بستگی به ظرفیت، خلاقیت و بینش دارد. این بینش را می‌توان از طریق سیاست کجدار و مریز، توسل به زور، تهدید یا بازدارندگی و استراتژی‌های تقابل ارزش و تقابل نیرو به کار گرفت. جنگ در نهایت، عملی در راستای ساختن است، چون به دنبال ایجاد چیز جدیدی است که چیزی که قبل از آن وجود داشته متفاوت است.

### تهاجم فیزیکی در مقابل قصد اخلاقی

جنگ در قرن حاضر بیشتر به مسائل اخلاقی بستگی دارد تا تهاجم فیزیکی صرف. هر چند بعضی از شعارهای تهاجمی به عنوان شیوه‌ای برای جمع‌آوری نیرو به کار گرفته شده‌اند، ماهیت جنگ به بهترین شکل در سرودهای حماسی، ادبیات، هنر و سینمای جبهه خودی یا در پوستره‌های تبلیغاتی که منعکس‌کننده اساس اخلاقی فضیلت‌های سربازی مانند کشتن یا مردن هستند، متجلی شده‌اند. تصاویر دارای اهمیت و انگیزه بخش هستند. اهمیت نقش تهاجم‌های فیزیکی در دو جنگ جهانی (به عنوان مثال غرق کردن کشتی لوسی‌تانیای و حمله

به بندر پرل هاربر) به عنوان دلایل کشیده شدن پای امریکا به این دو جنگ قابل انکار نیست؛ ولی آزادی دریاهای، جنگیدن برای خاتمه دادن به تمام جنگ‌ها، لزوم کمک به انگلیس و خطرات ناشی از تسلط فاشیسم بر جهان نیز مسائلی بودند که به همان اندازه و یا بیشتر اهمیت داشتند. درگیر شدن امریکا در کره و ویتنام به همان اندازه که ناشی از نفرت اخلاقی از کمونیسم و نیاز به ایفای نقش امریکا به عنوان رهبر و متحد قابل اعتماد بود، ناشی از منافع خودی یا تهدیدهای نظامی نیز بود. مقامات امریکایی اظهار داشتند که کره در محدوده منافع استراتژیک آنها قرار ندارد و جنگ ویتنام اساساً موضوعی اصولی بوده است. فقدان هرگونه منافع اقتصادی بارز و آشکار در هر دو مورد، منتقدین مارکسیست سیاست خارجی امریکا را به مسخره گرفت. تنها بعد از صدور چندین قطع‌نامه شورای امنیت بود که کنگره امریکا در مورد درستی تلاش برای آزادسازی کویت متقاعد شد و حتی در آن حالت هم با وجود تهدید عراق برای توقف صدور نفت به کشورهای صنعتی، رأی برای دخالت امریکا در کویت با زحمت به دست آمد.

در پایان این جنگ‌ها ملاحظات ارزشی و اخلاقی همان اندازه اهمیت داشتند که عواقب تهاجم فیزیکی. آلمان در جریان جنگ جهانی اول بر اساس مفاد چهارده گانه ویلسون تقاضای عاجزانه‌ای برای صلح داشت و در عوض ماده ۲۳۱ معاهده ورسای نصیبش شد، یعنی همان عبارت "مسئول شناخته شدن برای شروع جنگ". چنین شرایطی همراه با شکست قطعی نخوردن در میدان جنگ باعث شروع دورانی شد که ای‌اچ‌کار\* آن را "بحران بیست ساله ۱۹۱۹-۱۹۳۷" نامید و کتابی نیز به همین نام در مورد مدت زمان بین دو جنگ به رشته تحریر درآورد. ژاپنی‌ها در پایان جنگ جهانی دوم توانستند با وجود تخریب شهرهای خود و انفجار دو بمب اتمی، تا زمانی که تضمین لازم در مورد حفظ جان امپراتور را دریافت کردند، مقاومت کنند. این مسئله اخلاقی چنان اهمیتی برای ژاپنی‌ها داشت که حتی در صورت شکست کامل نیز از نظر آنها غیرقابل مذاکره بود.

مذاکرات آتش بس در کره، به دلیل اختلاف در مورد بازگرداندن اسرای جنگی به وطن خود، تقریباً به مدت دو سال متوقف شد. در جنگ ویتنام نگرانی به اصطلاح "صلح با افتخار"، که امروزه عبارتی پوچ و بی معنی است، بر سیاست (امریکا) سلطه یافت و باناتوانی برای اداره جنگی که مردم آن را غیراخلاقی می‌شمردند، توأم شد. تصمیم برای متوقف کردن جنگ خلیج فارس دست کم تا حدودی ناشی از نگرانی اخلاقی برای کشتار بی دلیل عراقیان در "بزرگراه مرگ" و دست یابی به مقصودی که جنگ با وجود تردیدهای موجود به خاطر آن شروع شده بود، یعنی آزادسازی کویت، اتخاذ گردید.

### ابزار در مقابل برداشت

ابزار جنگ، قابلیت‌ها و سطوح مقایسه‌ای نیرو از مواردی هستند که مهم شمرده می‌شوند و همواره توجه مسئولان را به خود جلب می‌کنند، ولی آنها تنها جنبه ظاهری یک فرایند بسیار پیچیده تر هستند. جنگ‌ها ممکن است به صورت کاملاً تصادفی یا به دلیل سوء تفاهم و یا حتی به دلیل آشنایی بیش از حد با دشمن اتفاق بیفتند. برداشت و تصورات ما نسبت به دشمنان فرضی و نیز به اندازه ابزاری که آنها برای رسیدن به هدف انتخاب می‌کنند اهمیت دارد. تصور بر قابلیت تقدم دارد. تشخیص این نکته که باید از چیزی ترسید، پیش فرض تأمین امکانات لازم برای دفاع از خود یا حمله به دشمن است. بر اساس تعریفی که جفری بلینی\* از تصور مسابقه تسلیحاتی ارائه می‌دهد:

"(مسابقه تسلیحاتی) معمولاً آماده شدن تعمودی برای جنگیدن تلقی می‌شود، رقابتی که باعث افزایش احتمال جنگ می‌شود، ولی ممکن است در عوض نوعی به تعویق انداختن تعمودی جنگ و تلاشی برای استفاده از تهدیدهای نیرومندتر به جای جنگیدن نیز باشد. وقوع جنگ به تصادفات و سوء تفاهمات بستگی ندارد؛ بلکه به تصورات ملت‌های رقیب درباره قدرت خود برای شکست یکدیگر بستگی دارد." تغییر دادن تصور دشمن موضوع بسیار مهمی است. ایجاد توهم یا سوء تفاهم، به منظوری فریب او برترین عمل در هنر نظامی

است. مجبور کردن دشمن به انتخاب نکردن راه کاری که به نفع شما نیست (با وادار کردن او به باور اینکه آن راه کار به نفع خودش هم نیست) قدم ماقبل آخر در استفاده از دیپلماسی و زور برای نیل به اهداف ملی است؛ یعنی مقهور کردن دشمن بدون جنگیدن با او. انجام این کار به شیوه‌ای که دشمن متوجه آن نشود آخرین قدم در استراتژی جنگی است. به این ترتیب یکی از عناصر مهم جنگ تصوراتی است که اعمالی بر اساس آنها انجام و از اعمالی اجتناب می‌شود. تغییر دادن تصورات به همان اندازه کسب قابلیت‌ها مهم است، این دو باید یکدیگر را تقویت کنند.

### محسوس در مقابل نامحسوس

اقدامات سنتی موجب موفقیت در جنگ شامل تصرف سرزمین دشمن، وارد کردن تلفات و تخریب زیرساخت‌ها و دارایی‌های اوست. اینها وقایع بسیار بزرگ و کاملاً عمومی هستند که دوربین‌های شبکه تلویزیونی سی.ان.ان در هر دو طرف جنگ خلیج فارس به آنها اهمیت بیش تری دادند. ولی میزان مفید بودن آنها چقدر است؟ آیا آنها نمادی از تابلوی امتیاز در جریان جنگ‌های گذشته و جدید هستند؟ جایگاه اقدامات نامحسوس کجاست؟ آنها چه هستند و چه اهمیتی از نظر محاسبات استراتژیک می‌توانند داشته باشند؟ پاسخ دادن به چنین پرسش‌هایی نیازمند تفکر فراوان است. پاسخ‌هایی که به این پرسش‌ها داده می‌شود نشان می‌دهند که مسائل نامحسوس دارای اهمیتی بیش از سایر شیوه‌های سنجش می‌باشند. آنها نشان می‌دهند که تعهد، وفاداری، دین، غیرت، و مناسک مذهبی همگی از عوامل تقویت کننده توان نیروها هستند. راز ژاپنی بوشیدو\*\* و رمز امرتو\*\*\* در بین افراد مافیا، انضباط جنگ جویمان سرخ پوست و محرومیت‌هایی که اسرای جنگی حاضرند تحمل کنند ولی به دشمن اطلاعات ندهند، همگی دال بر قدرت عوامل نامحسوس است. اخلاص، انگیزه و شهامت و نبود آنها، به همان اندازه برای موفقیت در جنگ اهمیت دارند که شیوه‌های سنجش کمی قدرت نظامی. روحیه همیشه عامل اصلی و ناشناخته در نبرد است. بازنده‌ها گاهی

\* Geoffrey Blainey  
\*\* Bushido  
\*\*\* Omerto

## اطلاع از اینکه طرز تلقی دشمن - رهبری و جامعه او - درباره مسائل مختلف چگونه است، از اهمیت بسزایی برخوردار است و ممکن است عامل تعیین کننده در موفقیت یا شکست در یک رقابت باشد.

افزار به آن معنی که در علوم کامپیوتری کاربرد دارد تنها بخشی از تصویر غیرمتعارف جنگ را تشکیل می دهد. هیچ نیروی نظامی مدرنی نمی تواند بدون حس گرهای راه دور، تجهیزات کامپیوتری، ارتباطات مخابراتی و سیستم های ناوبری و مراقبت - که همگی وابسته به نرم افزارهای پیچیده هستند - عمل کند.

با این همه، خود نرم افزار حاصل تصویری وسیع تر، پیچیده تر و نیز معماری پیچیده تر است. مفهوم ارتباطات به عنوان یک فرایند، داده ها به عنوان یک محصول و زمان بر حسب نانو - یک میلیاردم - ثانیه و تصویر سیستمی داده ها به عنوان عامل بسیار مهمی برای انجام عمل، فی نفسه انقلابی است که توسط تکنولوژی پیش رفته امکان پذیر شده است. عصر اطلاعات و توانایی بی اثر کردن سلسله مراتب ها برای درک جنگ های دارای تکنولوژی بالای آینده اهمیتی بسیار فراوان دارد. دیگر نیازی به هیچ گره یا سلسله مراتب خاص برای توان مند کردن یک عامل جهت اعمال فرماندهی و کنترل نیست. نظریه مرکز ثقل کلاوزویتس جای خود را به مجموعه ای از مراکز ثقل پیچیده و غیرمربوط به هم می دهد. هدف گیری سنتی به اندازه ای پیچیده می شود که تقریباً در عصر کامپیوترهای قابل حمل و شبکه های داده هایی که جهانی و تقریباً لحظه ای هستند، غیرممکن به نظر می رسد. دانش به خودی خود یک نرم افزارهایی است، که جاری و مرگبار است و اهمیت اساسی تری نسبت به سخت افزاری که آن را اجرا می کند دارد. در این حالت اهداف واقعی جنگ را شبکه ها به جای تسلیحات، مغزها به جای اسلحه دشمن، و ایده ها به جای اشیا تشکیل می دهند.

اوقات بابی اعتنایی به احتمالات منطقی برنده می شوند. تعهد ممکن است اهمیتی بیش از تسلیحات داشته باشد و این حقیقتی است که فنلاندی ها، اسرائیلی ها و امریکایی ها طی تجربیات خود به آن رسیده اند.

حکمت این تناقض در این گفته استالین نهفته است: "پاپ چند لشکر نیرو دارد؟" هیچی. ولی این به آن معنی نیست که پاپ لهستانی نتواند به سر بر آوردن جنبش همبستگی در کشوری که مردم آن را کاتولیک ها تشکیل می دهند، کمک کند. این موضوع معضلی برای اتحاد جماهیر شوروی بود که کرملین مجبور بود به شیوه ای بسیار محتاطانه تر از زمانی که پاپ متولد خود ایتالیا بود، آن را اداره کند. نیروی انسانی و سلاح اهمیت دارند ولی نمادها و ارزش ها نیز به همان اندازه از اهمیت برخوردارند. آرمان ها، وفاداری ها و سرسپردگی ها عوامل اصلی تعیین کننده عمل انسان هستند. ارزش ها انگیزه ای برای شروع، ادامه یا گردهمایی مردماوزن ها به منظور جانفشانی در راه عقایدشان هستند. قهرمانی و بزرگ بودن اغلب عواملی هستند که توجهی به احتمالات ندارند. چیرگی تنها ناشی از اعتقاد به سلاح نیست بلکه ناشی از سرسپردگی به اصول، ایدئولوژی، خدا، کشور یا مردم است. عوامل نامحسوس (یعنی عواملی که فرد حاضر است به خاطر آنها از جان خود بگذرد) انگیزه ای برای عمل هستند و ارتباط آنها با قابلیت های فیزیکی که در اختیار ماست بسیار اندک یا صفر است.

### سخت افزار در مقابل نرم افزار

اندازه واحدهای نظامی و میزان مرگباری نسبی تسلیحات (که سنگ بنای استاندارد تحلیل سطح مقایسه نیرویی را تشکیل می دهد) در عین حال که فاقد اهمیت نیستند، به سرعت در حال تبدیل شدن به عوامل درجه دوم هستند. نقش تجهیزات در پیروزی در یک جنگ کمتر از دانشی است که پیچیده تر است. در حال حاضر قابلیت های نظامی بیشتر با عوامل نرم افزاری سر و کار دارند تا سخت افزاری - مانند ایده ها، تصورات و ارتباطاتی که منجر به جمع آوری، طبقه بندی، انتشار و کاربرد اطلاعات می شوند. - هر چند مشابهت وجود دارد، ولی نرم

**وقوع جنگ به تصادفات و سوء تفاهمات بستگی ندارد؛ بلکه به تصورات ملت‌های رقیب درباره قدرت خود برای شکست یکدیگر بستگی دارد.**

**تغییر دادن تصور دشمن موضوع بسیار مهمی است. ایجاد توهم یا سوء تفاهم، به منظوری فریب‌آورترین عمل در هنر نظامی است.**

### نبرد در مقابل آمادگی

یک مورخ با توجه به مدت زمان طولانی صلح نسبی در اروپا در قرن نوزدهم، می‌گوید: نیروهای مسلح قرار نبود در درجه اول در جنگ به کار گرفته شوند؛ آنها قرار بود باعث پیروزی آن‌هم از طریق مجبور کردن کشورهای رقیب به کنار رفتن بدون رویارویی مسلحانه شوند. آماده شدن برای جنگ و بازدارندگی و تهدید کردن دشمن از طریق کسب قدرت ولی استفاده نکردن از آن (مثلاً از طریق مسابقه تسلیحاتی هر چقدر هم که پرهزینه باشد)، راه کم‌هزینه‌تری نسبت به جنگ بود و تأثیر بیش‌تری نیز داشت. به گفته ویلیام جیمز آمادگی عملی، بدون وقفه و بسیار رقابتی است و تعیین می‌کند که چه کسی می‌تواند از طریق استفاده از زور به برتری دست یابد؛ ولی چنین رقابتی حتی از این هم فراتر می‌رود. اگر این رقابت به شیوه‌های ماهرانه‌ای انجام شود، دیگر نیازی به درگیری مسلحانه نیست. نتایج و ثمرات واقعی ناشی از آماده بودن عبارت‌اند از: داشتن قدرت ولی استفاده نکردن از آن و نیز ترساندن دشمن از طریق تهدید به استفاده از زور به جای استفاده واقعی از آن. درسی که باید گرفته شود ساده است: "جنگ سرد بهتر از جنگ گرم است."

### بردن در مقابل نابختن

در بسیاری از موارد نیازی به بردن جنگ به معنی سنتی نظامی آن که کسب پیروزی در میدان جنگ جهت تحقق منافع سیاسی حاصل از یک رویارویی باشد، نیست. در اکثر موارد افکار عمومی مرکز ثقل است. جنگ کوتاه مدت، با تکنولوژی

بالا و تلفات پایین در اصل اعتقاد اصلی بنیادی پذیرفته شده در استراتژی نظامی ایالات متحده است. این موضوع یک نقطه ضعف است نه نقطه قوت. جنگ خلیج فارس تنها آخرین نمونه این ادعاست. در صورتی که جنگ طول بکشد یا تلفات افزایش یابد - مانند جنگ‌های کره و ویتنام - دشمن نیازی به پیروزی نظامی ندارد؛ در عوض او فقط باید سعی کند که بازنده نشود. شاید همین موضوع در مورد جنگ خلیج فارس نیز صدق کند که در آن، صدام نیازی به پیروزی نداشت و تنها می‌خواست باقی بماند. مضحک این است که او مدت‌ها پیش از فرشته عذابش - جورج بوش - در قدرت باقی ماند. بسته به میزان امتیازها و اولویت‌های یک طرف، نیازی به پیروزی نظامی برای کسب پیروزی سیاسی نیست. صدام مخالفان‌گرد و شیعه خود را سرکوب کرد در حالی که گارد جمهوری و قابلیت‌های اصلی وی آن قدر که در ابتدا تصور می‌شد صدمه ندید. او برنده جنگ نشد ولی از نظر سیاسی هم شکست نخورد. سرنوشت نهایی جنگ خلیج فارس از جنبه‌های مختلف، تفاوت‌چندانی با شرایط پیش از جنگ در سال ۱۹۹۰ ندارد. با وجود آنکه بر اساس معیارهای سنتی نظامی نیروهای عراقی به صورت قاطعی شکست خوردند، ولی متحمل شکست خرد کننده‌ای نشدند، چون چندان درگیر جنگ واقعی نبودند. آنها باقی ماندند و ممکن است در کوتاه مدت تبدیل به همان نیروی نظامی دهشتناکی شوند که قبل از جنگ خلیج فارس بودند.

### جنگیدن در مقابل نجنبیدن

آمادگی ضروری است ولی در اصل هدف از آن داشتن سلاح بدون نیاز به استفاده از آن است. همان‌گونه که برنارد برودی\* - به خصوص در مورد عصر سلاح‌های هسته‌ای - می‌گوید: "به این ترتیب، هدف اصلی دستگاه نظامی ما پیروز شدن در جنگ‌ها بوده است ولی از حالا هدف اصلی آن باید اجتناب از جنگ باشد." از نظر یک ذهن نظامی، داشتن تسلیحات فراوان، معیار مناسبی برای اثبات کارایی است. هر چه استعداد نیروها بیشتر باشد، تعداد تلفاتی که متحمل

\* Bernard Brodie



می شود کمتر خواهد بود. برای نظام های دموکراتیک، قدرت آتش بر نیروی انسانی برتری دارد، هر چند رژیم های تمامیت خواه به عکس این معادله می اندیشند. برای یک فرد غیرنظامی، کارایی یعنی آن قدر داشته باشد که بتواند

وظیفه اش را انجام دهد و هرچه اضافه بر آن داشته باشد غیر ضروری و زائد است.

برای یک نیروی نظامی داشتن قدرت تخریب بیشتر و زیاد داشتن به شکل نیروی برتر، برای دست یابی به کارایی ضروری است. با این حال آنچه صحیح تر است عبارت است از توانایی بازدارندگی به نحوی که فرد مجبور به جنگیدن نباشد. ترساندن ممکن است نسبت به جنگ ترجیح داشته باشد، مگر اینکه هدف فقط تنبیه دشمن باشد. برتری ثابت شده به برابری ترجیح دارد و برابر بودن بهتر از پایین تر بودن است، فداکاری های انتحاری بهتر از تسلیم است، ولی ترساندن از طریق جمع آوری نیرو، حتی برتری استدلالی در غیاب برتری آشکار - از طریق تکنولوژی، سطوح نیرو، تعهد و دیپلماسی یا فریب - و پیروز شدن بدون جنگیدن نسبت به رقابت تسلیحاتی ترجیح دارند.

فقط نیروی کافی، آموزش و اراده ملی پیش شرط های ترساندن بدون درگیر شدن در جنگ هستند. اغلب فقط با اثبات تمایل به جنگیدن است که می توان از نیاز واقعی به این کار اجتناب کرد. شیوه های فراوانی برای استفاده از قابلیت ها برای رسیدن به اهداف ملی وجود دارند. ناتوانی در درک تصویر غیرمتعارف جنگ ممکن است از چند طریق منجر به شکست شود: ممکن است خود را از قابلیت ها - تجهیزات - محروم کنیم، اطلاعات کافی در مورد مقاصد و اهداف خود نداشته باشیم یا قادر به تطبیق اهداف با ابزار نباشیم. چنین اشتباهاتی می تواند مرگبار باشند.

**روحیه همیشه عامل اصلی و ناشناخته در نبرد است. بازنده ها گاهی اوقات با بی اعتنائی به احتمالات منطقی برنده می شوند. تعهد ممکن است اهمیتی بیش از تسلیحات داشته باشد و این حقیقتی است که فنلاندی ها، اسرائیلی ها و امریکایی ها طی تجربیات خود به آن رسیده اند.**

### از تناقض تا الگو

به طور کلی این گونه تناقضات می توانند نشان دهنده دیدگاهی ساده انگارانه و بالقوه فاجعه بار نسبت به جنگ از نظر هزینه ها و عواقب آن باشند. رقابتی که منجر به رویارویی و در نهایت جنگ می شود، بسیار

پیچیده تر از چیزی است که اکثر تصمیم گیران و مردم عادی آن را تصور می کنند. این کار شبیه بازی شطرنج است نه تخته نرد؛ یعنی شامل مانور دادن، موضع گرفتن، زمان بندی و در نظر گرفتن نتایج چندین حرکت بعدی است. تنها در صورتی می توان پیروز شد که دشمن متقاعد به تسلیم شود نه با از بین بردن او و سربازانش از روی صفحه. جنگ به همان اندازه که هنر است، علم جنگ دارای یک فرایند انسانی است و نه مکانیکی و به این ترتیب از تمام نقطه ضعف های بشر تأثیر می پذیرد. درک خود و دشمن کاری دشوار ولی واجب است. توجه به این تناقض ها می تواند از خود فریبی ناشی از تصاویر ناقص جنگ و نیز علل و عواقب آن پیش گیری کند.

جنگ حاصل تعامل انسان ها است. جنگ دارای خصوصیات است که تنها با توجه به شیوه ای که توسط مردم تصور و اجرا می شود قابل تعریف است. هیچ چیز جنگ کاملاً غیر قابل تغییر نیست. تمامی جنگ ها منحصر به فرد هستند. "جنگ" یک مقوله زبان شناختی و ذهنی مانند اشاره به "نوع بشر" به عنوان "مردم" است؛ ولی پیش بینی دقیق خصوصیات آن نباید محدود به عمومیت بخش های سطح پایین باشد. جنگ می تواند بسته به خواست ماهر شکل یا حالتی را به خود بگیرد. جنگ حالتی ایستا ندارد بلکه پویاست و به راحتی قابل تعریف، و پیش بینی نبوده یا تابع مقررات نیست. این مورد درباره نهادهای نظامی که درگیر جنگ هستند نیز بیشتر صادق است. ما نباید خصوصیات نیروهای نظامی یا قابلیت های آنها را با فرایند جنگ میان دیگر کشورها یا گروه های شبه کشوری

اشتباه بگیریم.

نیز به جنگیدن جز در شرایط بسیار وخیم و نادر نداشته باشیم. این موضوع مستلزم مفهوم جدیدی از جنگ است. هر چند این تشابه دقیق نیست ولی اصطلاح "جنگ اعصاب" که در سال ۱۹۳۹ برای توصیف تاکتیک‌های روانی بلوف زدن، تهدید کردن و ترساندن به کار گرفته شد، نمونه‌ای از این ایده است. ما می‌توانیم اراده دشمن را نه با شکست دادن ارتش او یا با خاک یکسان کردن کارخانه‌هایش بلکه از طریق متقاعد ساختن به اینکه جنگیدن به نفع او نیست، از بین ببریم.

هنگام تصمیم‌گیری برای جنگیدن باید تصویری که از جهان داریم را بر واقعیت - خواه در زمان حال یا آینده - تحمیل کنیم. هدف ما باید تمرکز مستقیم بر تصورات و اراده دشمن باشد. جنگ در درجه اول یک فرایند عصب‌شناختی و ذهنی است. جنگ شامل رخنه به حلقه تصمیم‌گیری دشمن به منظور به هم ریختن طرح‌ها و برنامه‌های او از طریق ایجاد تردید و سردرگمی است. جنگ - مثبت یا منفی - راهی برای شکل دادن به محیط است؛ به طور خلاصه راهی است برای تحمیل ذهن بر ماده.

نتایج این بینش‌ها چیست؟ به گفته لنین، "چه کار می‌توان کرد؟" پاسخ این است که این بینش‌ها نتایج عمیقی دارند و کارهای زیادی می‌توان انجام داد. اگر این بینش‌های متناقض

**هنگام تصمیم‌گیری برای جنگیدن باید تصویری که از جهان داریم را بر واقعیت - خواه در زمان حال یا آینده - تحمیل کنیم. هدف ما باید تمرکز مستقیم بر تصورات و اراده دشمن باشد. جنگ در درجه اول یک فرایند عصب‌شناختی و ذهنی است. جنگ شامل رخنه به حلقه تصمیم‌گیری دشمن به منظور به هم ریختن طرح‌ها و برنامه‌های او از طریق ایجاد تردید و سردرگمی است. جنگ - مثبت یا منفی - راهی برای شکل دادن به محیط است؛ به طور خلاصه راهی است برای تحمیل ذهن بر ماده.**

ما از قبل و به صورت دقیق شیوه‌های وقوع گسترش یا پایان جنگ را هرگز درک نخواهیم کرد. همچنین نمی‌توانیم این موضوع را قطعی بدانیم که متحدین یا دشمنان ما نیز با همان فرضیاتی که ما در ذهن خود داریم وارد میدان جنگ می‌شوند. ما نمی‌توانیم آنها را کنترل کنیم ولی می‌توانیم به آنها شکل بدهیم. باید فرضیات را به چالش بکشیم، در جنگ خلاقیت داشته باشیم و هر گونه محدودیت دید را از میان برداریم.

نویسندگانی متعدد - از سنت آگوستین هیپویی گرفته تا تی.اس. الیوت - به ما یادآوری کرده‌اند که "زمان حال" معادل "کل زمان" است. گذشته خاطره زمان حال است، زمان حال واقعیتی است که رخ می‌دهد و آینده انتظاراتی است که در زمان حال داریم. ما به زمان حال و به درکی که از موقعیت خودمان داریم به شیوه‌های مختلفی وابستگی داریم که غلبه بر آنها اگر غیرممکن نباشد، دشوار است. ما نیازی به پذیرش تعریف شخص دیگری از موقعیت، راه‌های جایگزین یا نتایج مطلوب نداریم. نه اهداف بر ما تحمیل می‌شوند و نه ابزار. ما می‌توانیم جنگ را به شیوه‌هایی طراحی و اجرا کنیم که فقط محدود به تخیل و خلاقیت ما باشند.

تصور ما از دنیا ممکن است انعکاسی از واقعیت نباشد. ما باید فرضیه‌ها، تعریف‌ها، توضیح‌ها، روش‌شناسی‌ها و نتایج خود را به چالش بکشیم. راه‌های مختلفی برای روبه‌رو شدن با مشکلات وجود دارد و یافتن آنها نیازمند شجاعت، اراده و پایداری است. مانند آن تگزاسی نزدیک بینی که وقتی به دوئل دعوت شد تفنگ ساچمه‌ای دو لوله را انتخاب کرد، می‌توان شرایط، خطرات و نتایج را مجدداً تعریف کرد.

هنگامی که نیاز به انجام جنگ واقعی به وجود می‌آید باید بهتر و هوش‌مندانه‌تر بجنگیم. شکی نیست که مسائل تکنولوژیکی در این مورد نقش دارند ولی نوش دارو نیستند. نجات و موفقیت در شناخت این موضوع است که چگونه استعداد‌های خود را آرایش دهیم تا بتوانیم از نظر ذهنی، اخلاقی و تکنولوژیکی با حریفان دست و پنجه نرم کنیم الزامی

صحيح باشند، نشان دهنده انقلاب در شيوه تعريف جنگ و آماده شدن براي جنگيدن و نيز تغيير درک ما از ماهيت و نقش جنگ در قرن بيست و يکم هستند. به گفته ريچارذ افرانسکي\*، جنگ به صورتی فزاينده به يکی از عملکردهای عالی مغز انسان تبديل می شود. جنگ بدون استفاده از سلاح های سنتی انجام خواهد شد. اين پديده دست کم در میان جوامع پيش رفته صنعتی شامل مجموعه ای از اطلاعات پنهان، ارتباطات، ديپلماسی و روان شناسی مرتبط به هم در جريان جنگ های سرد - و نه گرم - می باشد. جنگ های ناشی از رقابت های نژادی - وقایع خونبار همراه با بی رحمی هميشگی - همچنان وجود خواهند داشت، ولی برخی ملت ها از اين گونه مبارزه ها اجتناب کرده و به شيوه های ديگر و با سلاح های متفاوت خواهند جنگيد. عدم توجه به الزامات اين گونه جنگ ها به معنی تسليم شدن بی قيد و شرط است. جهت آماده شدن برای "جنگ های موج سوم عصر اطلاعات" - به گونه ای که توسط تافلرها ترسيم شده است - يا پيش بينی "جنگ اينترنتی" به گونه ای که جان آرگويلا و ديويده رونفولد پيش بينی کرده اند، آشنایی با قواعد و چارچوب های مربوط به تصوير نامتعارف جنگ ضروری است، چون اين تصوير نشان دهنده يك وضعيت بی ثبات است و نه صرفاً يك تهديد، و نمادی از تمايل به شكل دادن به محيط امنيتی بين المللی است. تمرکز ما بايد بر آماده شدن برای جنگ باشد تا به اين ترتيب بتوانيم از جنگيدن - دست کم به معنی متعارف آن - خودداری کنيم. انجام اين کار نياز مند بازنگری در تعليمات و آموزش های نظامی و تدوين مجدد آنها است. آنچه در زمين های بازی ما - يعنی در سمینارهای برگزار شده در دانشکده های جنگ کارلايل، ليون ورث، نيوپورت، مونتهگمري، کوانتيکو، نورفولک و واشنگتن - اتفاق می افتد به اندازه تمرين ها، طرح های جنگی، صف آرایی نيروها و - در برخی موارد - به اندازه به کارگيري واقعی نيروهای نظامی اهميت دارد. عواقب درک نادرست از اساس جنگ، بسيار وخيم و خطرناک می باشد.

اگر ما در زمينه آماده سازی ذهنی و اخلاقی برای حضور در

ميدان جنگ موفق شويم، نيازى به اغلب رقابت ها نخواهد بود. در آن صورت ما به اوج مهارت دست يافته و دشمن را بدون جنگيدن با او مقهور می کنيم. از آن مهم تر، دشمن در زمان صلح توسط نوعی استراتژی پيچيده و تأثيرگذار شکست خورده و متقاعد شده که به نفع او نيست که ملت يا کشورهای دوست ما را با زور اسلحه به چالش بکشد. ممکن است دشمن باور نکند که ما باعث نتيجه بخش بودن اين امر شده ايم، ولی اگر ياد بگيريم با توجه به چارچوب های تصميم گيري دشمن بجنگيم، می توانيم به اين مهم دست پيدا کنيم. سلاح ها به ندرت قابليت مرگبار بودن خود را از دست می دهند. مردم تا سر حد استفاده از خشونت به اعتقادات خود پای بند خواهند ماند. کشورها به تلاش برای شکل دادن به محيط بين المللی از طريق قدرت اسلحه ادامه خواهند داد. بدون شک خون ریزی های بسيار بزرگی - که برای برخی بی معنی و برای برخی ديگر غيرقابل اجتناب است - رخ خواهند داد. ما نمی توانيم مانع بسياری از اين گونه وقایع شويم و نبايد اين کار را بکنيم ولی بايد ياد بگيريم در صورت توان در زمينه بازدارندگی، در صورت اجبار در زمينه جنگ، و در صورت امکان در زمينه پيروز شدن تواناتر و مؤثرتر عمل کنيم. درک بهتر از تکامل جنگ و تناقض های آن می تواند منجر به خلق الگوی جديدی شود. فريب دادن دشمنان و اجتناب از فريب خود، هميشه می تواند ممکن باشد يا نباشد، ولی ما بايد سعی خود را بکنيم. انجام ندادن اين کار به معنی پذيرش ناکارآمدی يا قبول شکست است. هيچ يک از اين دو شيوه، هدف و شاخص نيروهای مسلح ما نيستند. بنا بر استدلال فرمانده نيروی هوایی، برای تضمين آنکه اين موارد هرگز اتفاق نيفتند ما نياز مند تغيير طرز تلقی خود و تأکيد بر تفکر و تخيل هستيم. اين استراتژی بايد مبتنی بر پيش شرط انسجام ذهنی و پذيرش فرمان سون تزو و به عنوان الگوی جديد نيروهای نظامی امریکا باشد: دشمن را بدون جنگيدن با او مقهور کن. "اين احتمالاً تنها راهی است که از طريق آن قادر به حضور در رقابت های آينده خواهيم بود.